



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در بررسی ادله‌ای که برای حرمت حفظ و ضرورت اعدام کتب ضلال بود یکی دو دلیل دیگر باقی مانده است، بعد جمع‌بندی و نگاهی به خود تعلم خواهیم داشت. دلیل‌های عقلی و شرعی و عام کلی را متعرض شدیم،

دلیل قرآنی

در مکاسب محرمة در دو آیه به آن تمسک شده است؛

۱- یکی آیه ۶ سوره لقمان بود «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» که از مضمون آیه

بیش از این به دست نمی‌آمد که اگر برفرض اشتراء به معنای عادی باشد یا حفظ و نگهداری برای اضلال

باشد، حرام است، آن‌هم حرمت مقدمی نه حرمت نفسی. خیلی‌ها گفته‌اند که در فرض قصد اضلال، حرمت

دارد خیلی‌ها قائل به حرمت نفسی هستند، ولی ما گفتیم ارتکازاً حرمت مقدمی است نه حرمت نفسی.

۲- یکی هم آیه ۳۱ سوره حج هست، این آیه شریفه که «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» در

آیات حج می‌گوید از بت‌ها و از قول باطل هم اجتناب بکنید که منظور از قول زور همان قول باطل است.

قول زور اعم از گفتار یا نوشتار است، همه این‌ها قول زور است و یکی از مصادیق قول زور وقتی قول را به

معنای اعم از مصدری و اسم مصدری بگیریم، خود کتاب است درواقع قول اینجا اعم است از معنای مصدری و اسم

مصدری، مصدری همان فعل صادره است و همین حرفی که من می‌زنم قول است ولی کتاب قولی است که حاصل

مصدر است؛ یعنی نتیجه قول است. برای قول باید یک معنای اعمی از گفتار مصدری بدهیم و حاصل گفتار یا

چیزی که در شأنیت گفتاری دارد ولو الآن نوشتاری است. این را اگر اعم بگیریم زور هم که به معنای باطل است.

معنای اجتناب از قول زور این است که نباید این کتاب را خرید اگر هم دارید باید از خود دور کنید و از امر باطل به

هر شکلی پرهیز کنید.

قاعدتاً می‌گویند که این‌ها حاصل را می‌گوید وقتی که حاصل گفت به‌عنوان مقدمه آن را می‌گیرد ممکن است

این‌طور گفته بشود و ممکن است گفته بشود استعمال در اکثر از معنا عیبی ندارد. گاهی در فقه بحثی مطرح می‌شود



که وقتی یک لفظ را در معنای مصدری و اسم مصدری به کار می‌بریم مشمول بحث استعمال لفظ اکثر از معنا هست یا نیست؟ فکر می‌کنم در فقه مطرح شده است و در اصول نیست. مثلاً یک مصدری را بگوییم که در هر دو معنا بکار برود، شاید به وضوح نتوان گفت که این مصداق استعمال لفظ در اکثر از معنا است.

وقتی اینجا اسم مصدر را بگیریم هر دو را می‌گیرد، وقتی اسم مصدر را بگیریم آن هم به عنوان مقدمه جزء آن معنا می‌شود. هر دو قابل بحث است اولاً می‌شود گفت که استعمال لفظ در اکثر از معنا اینجا نیست مثلاً یک نوع جامعی دارد؛ یا اینکه شاید به همان اولی برگردد؛ وقتی اسم مصدر بکار رفت در واقع مصدر را هم شامل می‌شود به عنوان مقدمه، اسم مصدر که می‌گوییم و می‌گوییم از حاصل اجتناب بکن در واقع از مقدمات هم باید اجتناب کرد.

من کمی در تقریب خودم به این نکته توجه داشتم، اگر اسم مصدر هم تعبیر بکنیم نه اسم مصدر کاملاً اصطلاحی، قول زور، حاصل قول من، کتاب، صرف این نیست که بگوییم اسم مصدر محض است کتاب در واقع چیزی بیش از اسم مصدر است که بعد توضیح می‌دهیم. این استدلالی است که به این قضیه شده است در پاسخی که به این داده شده است - با نوع تقریب خود می‌گوییم ممکن است بعضی نکات هم در آن باشد - این است که خود قول زور که اینجا باید در دو معنا بکار برود یا در معنای جامعی بکار برود که مصدر و اسم مصدر را بگیرد؛ اولاً اینکه اینجا اسم مصدر دقیق و به آن معنای اصطلاحی نیست فرق مصدر و اسم مصدر این است که ما وقتی کار را من حیث انتساب به فاعل ببینیم، حیث ربطی آن را ببینیم، می‌گویند این مصدر است، ولی وقتی آن را به حیث مستقل از فاعل ببینیم، حیث انتساب را جدا بکنیم خود کار را فی حد نفسه ببینیم، این اسم مصدر می‌شود، در غسل اگر شستن را به عنوان فعل مرتبط با فاعل در نظر بگیریم این مصدر می‌شود. همین فعل را با قطع نظر از انتساب و با یک نگاه استقلالی ملاحظه بکنیم، اسم مصدر می‌شود، مصدر و اسم مصدر حقیقی که گفته می‌شود همین است. عین این عالم در بحث نظریه فقر وجودی است، یک وقتی از حیث انتساب به فاعل می‌بینیم اینجا رنگ همه ماهیات و تقسیمات جواهر و اعراض و همه این بحث‌ها رنگ می‌بازد، این جز ربط چیزی نیست، ولی همین عالم را وقتی با قطع نظر از انتساب ببینیم به نگاه ملاحظه استقلالی این‌ها را ببینیم دارای ماهیت و جوهر و عرض می‌شود و با همان حساب فلسفی که گفته شده است یک نظامی در عالم بر پا می‌شود. واقع مسئله یک چیز با دو اعتبار است که البته هر دو منشأ انتزاع دارد و می‌شود در درون این نگاه کرد و مصدر و اسم مصدر می‌شود این فرقی است که بین مصدر و اسم مصدر



شماره هفت: ۹۹۷

است. اگر بگوییم که مصدر یعنی گفتاری که من می‌گویم، اسم مصدر را کتاب بگیریم این مصدر و اسم مصدر به معنای حقیقی نیست.

نکته اول

نکته اول ما این است که اگر هم ما بگوییم در جمع بین مصدر و اسم مصدر استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست، یا بگوییم وقتی در اسم مصدر به کار می‌بریم، معنای مصدری چون مقدمه است آن را هم می‌گیرد، جایز است و اشکالی ندارد. این عرض دوم ما می‌شود.

نکته دوم

ممکن است بگوییم خود همین هم استعمال لفظ اکثر از معنا است و مثلاً مواجه با مشکلی است. اگر این را نگوییم که شاید جواب داشته باشد، اشکال دوم این است که اینجا مصدر و اسم مصدری نیست که بشود جامعی گرفت. اسم مصدر در اینجا یک اسم مصدر تسامحی است، یعنی منظور ذات نوشته‌ها و کاغذهای خارجی است که چیزی نوشته شده و نمی‌شود گفت این کتاب اسم مصدر قول است. اسم مصدر قول نیست این دو چیز است، قول یک نوع چیزی است و نوشته‌های این یک حقیقت دیگری است دو ماهیت و دو امر متفاوتی است.

معانی قول زور

اگر بگوییم قول زور باید بگوییم در دو معنا استعمال شده است؛

- یکی گفتاری که از من صادر می‌شود، حرفی که من می‌زنم،
- یکی واقعیت خارجی که اینجا مدون و مضبوط است.

قول زور را که می‌گوییم باید بگوییم یکی از این دو معنا جامع بین این دو دیده نمی‌شود، یعنی همه‌جا جامع دارد ولی در قول ما بتوانیم معنای لغوی پیدا بکنیم که هر دو را بگیرد کار دشواری است.

اولویت و تنقیح مناط را کنار بگذاریم، می‌خواهم ببینیم منظور از «و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» هر دو یعنی هم کتاب باشد، هم سخن گفتن من باشد، این استعمال لفظ در اکثر معنا است. جامعی که بشود به خود قول نسبت داد، نداریم. چون مصدر و اسم مصدر به آن شکلی واقعی نیست، اینجا چیزی فراتر از اسم مصدر است و دو چیز است.



جواب اول

جواب اول استعمال لفظ در اکثر از معنا بود، منتها ممکن بود جواب بدهیم.

جواب دوم

جواب دوم بر فرض هم که بخواهیم مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا را این طور حل بکنیم، آن وقت مواجه با این مشکل می شویم که عمده وقتی به روایات مراجعه می کنیم می بینیم مصداق اصلی و ذاتی این قول را، خود آن گفتارها قرار داده اند، یعنی غناء یا کذب قرار داده، اتفاقاً همه روایات این ها را مصداق قرار داده در حالی که اگر شما بگوئید معنای اصلی این، حاصل مصدر است، این ها به عنوان مقدمات و مصادیق مقدماتی حاصل مصدر در آن به کار می رود، یعنی وقتی می گوید «و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» منظور آن حاصل است؛ آن حاصل که مثلاً به صورت کتاب یا مکتوب و مدون است از آن اجتناب بکن از چیزهای دیگر هم به عنوان اینکه ربطی با این دارد باید اجتناب بکنی؛ یک حالت ثانوی و مقدماتی پیدا می کند.

در حالی که وقتی شما روایات مراجعه کنید، می بینید که همه قول زور برای افعال مصدری یعنی کذب و غنا و امثال این ها تطبیق داده شده است، این هم خیلی همخوانی با این تطبیقات ندارد و به عبارت دیگر وقتی که به این ظهور مراجعه بکنیم اولین چیزی که قول در آن ظهور پیدا می کند حرف زدن ما است، اینکه آن را در یک معنای جامع یا معنای اخصی ببریم که به عنوان مقدمه اسم مصدر باشد و در راستای آن بگویم این ها را هم می گیرد، این با روایات و با ظهور خود آیه هم نمی خواند. ظهور خود آیه همان معنای مصدری آن است «و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» یعنی از حرف باطل اجتناب بکنید، مثل «اجتنبوا الکذب»، «اجتنبوا الغناء» قول زور یعنی گناهی که با زبان ارتباط دارد که باید از آن ها اجتناب بکنید. ظاهر و تطبیقات آن، این است. بخواهیم سوی اسم مصدر ببریم یک امر خلاف ظاهر است و خلاف تطبیقاتی است که در روایات داده شده و مصداق اولیه و بارز قول زور همان کذب و افتراء و تهمت و غناء دانسته شده است. چیزی که از مجموع این چند نکته به دست می آوریم همین است که «و اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» یعنی از حرف زدن باطل اجتناب بکنید. مورد آیه بحث حج است البته این ها هم مؤید است، بحث حج است که «فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» این برداشت که به معنای مصدری است با نکاتی که گفتیم، مؤید است و



دلیل نیست که اولاً می‌گویید در خانه کعبه بت‌ها می‌آویختند و بعد هم جدال و فسوق و سخنان باطل می‌گفتند، قرآن می‌فرماید که بت‌ها را دور بریزید و آنجا سخن باطل نگویند. بحث ناظر به کتاب و امثال این‌ها نیست؛ بنابراین قبل از اینکه این بحث‌ها را بشنویم ظهور اولیه در «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» یعنی از گفتار باطل پرهیز کنید و این بیانی که عرض کردم همه این فرمول‌ها برای تثبیت ظهور است.

جواب سوم

نکته دیگری که می‌شود آورد این است که نمی‌شود در اینجا قول زور هم گفتار و هم کتاب را بگیرد، روی پیش فرضی است که داشتیم می‌گفتیم حتی آنجایی که بیشتری لهوالحدیث هم دارد اگر بگوییم منظور کتاب است، نهی نفسی روی این نیامده است، در صورتی اشکال دارد که این را مقدمه برای اضلال قرار بدهم، یا در عالم واقع مقدمه اضلال باشد. نهی هم اگر در شریعت بیاید، مثل امر به مقدمه است همه این‌ها حمل بر غیر می‌شود، در «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» هم اگر بگوییم قول زور هم کتاب را می‌گیرد و هم گفتار باطل را می‌گیرد آن وقت نسبت به این گفتار باطل یعنی اجتناب دروغ گفتن، غنا و گناهان زبانی را می‌گوید؟ معنای اجتناب در اینجا وجوب اجتناب نفسی است و اگر کتاب را هم بگیرد، آنجا هم وجوب نفسی است در حالی که این خلاف ارتکاز است؛ اگر نهی هم به کتاب و امثال این‌ها تعلق بگیرد گناه نیست مگر اینکه مقدمه گناه باشد؛ یعنی اگر ما در شرع نهی هم داشته باشیم باید حمل بر مقدمی بکنیم، نهی نفسی ندارد چرا که ارتکاز ما نمی‌پذیرد که نهی نفسی داشته باشد که اگر این گناه محقق نشد، یا من به عنوان گناه این کار را نمی‌کنم، باز هم بگوییم نهی دارد، این با ارتکاز نمی‌سازد. - البته این را تعیین می‌گویم و استدلال نمی‌گویم چون ممکن است کسی بگوید اینجا نهی نفسی آمده است. - با ارتکازات جور نیست که یک نهی نفسی یا امر نفسی روی این‌ها بیاید. از این جهت اگر بخواهد در هر دو بکار برود باید این اجتناب هم نفسی باشد، هم غیری. آن وقت این هم محذور دارد.

شنیدن غیبت دلیل خاص دارد ولی دروغ دلیل خاص ندارد. اگر حقوق دیگران باشد، در تهمت و غیبت دلیل داریم، فرق می‌کند، غنا هم همین‌طور است ولی شامل دروغ نمی‌شود؛ ملازمه کلی نیست که اگر کسی محرم زبانی انجام بدهد شما مخاطب آن قرار بگیرید، قاعده کلی نداریم، برحسب مورد تابع ادله خاصه است.



با توجه به پیش فرضی که گفتیم اگر قول زور هم کتاب را و هم گفتار را بگیرد گفتار را نمی‌تواند نگیرد، چون در آیات تطبیق داده شده است بخواهد کتاب را هم بگیرد، استعمال اجتنبوا، هم در اجتنبوی مقدمی هم در اجتنبوی نفسی است وقتی که دو تا را نمی‌توان جمع کرد، قدر متیقن آن آنچه در روایات مسلم است، اجتنبوی نفسی نسبت به دروغ و کذب و امثال این‌ها است.

در لهوالحدیث نفسی نبود، یعنی دروغ و تهمت و گناهان دیگر را نمی‌گیرد، احادیث باطلی که می‌خواهد مقابل حق علم بشود. لهوالحدیث در ظاهر دروغ و کذب و این‌ها را نمی‌گیرد که حرمت نفسی دارد و این هم بگویم که قول الزور که می‌گوییم، آنجایی که مثلاً هممه راه بیندازد که جلوی حق را بگیرد، بدون اینکه حرف باطلی را بزند، «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» آن را نمی‌گیرد. در واقع «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» ظهور در گناهان زبانی دارد که محرم نفسی است، یعنی کذب و افتراء و تهمت و غنا و امثال این‌ها، آن‌هایی که نفسی حرام است و با همین بیانی که می‌گوییم چیزهایی که به‌عنوان مقدمی است را نمی‌گیرد. لهوالحدیث هم یعنی دست زدن به اموری که لهو است. ظهور آن در «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» این است ولی «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ» قابل تأمل است.

ممکن است یک چیزی هم نفساً و هم مقدماً اشتباه باشد، آیه حیث مقدمی را می‌گوید، یعنی لیضل کار انحرافی است، ارتکاب لهوالحدیثی که برای اضلال باشد و در مقدمه آن باشد اشکال دارد. این یک نهی مقدمی است که روی اشتراء لهوالحدیث آمده است. البته ممکن است یک چیزی باشد که علاوه بر جنبه مقدمیت، جنبه نفسی هم داشته باشد؛ ولی آیه ناظر به بعد مقدمیت آن است. با توجه به اینکه می‌گوید یشتری، لیضل، اما «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» ناظر به گفتاری است که جنبه نفسی دارد، آن وقت آن که محض مقدمیت است آن را نمی‌گیرد والا ممکن است آن که نفسی است و مقدمیت هم در کنار آن باشد؛ به عبارت دیگر محرمانی که ما داریم در بعضی محرم نفسی و مقدمی هر دو جهت در آن جمع شده است. این در هر دو آیه می‌تواند بیاید ولی آنچه فقط نفسی است و غیریت در آن نیست، در «يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ» کار به آن جهت ندارد، «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ» لیضل را می‌گوید، در مورد آن آیه ساکت است. آنچه نفسی است و غیریت در آن نیست فقط «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» می‌گوید با آن کار ندارد.

گفتاری است، اگر بنویسد این آیه آن را نمی‌گیرد مگر به تنقیح مناطی، دروغ را بنویسد این آیه نمی‌گوید. قول به معنای مصدری است مگر در بعضی موارد که تنقیح مناط می‌شود. این نکته آخر بود.



در قول زور فقط گفتن نیست بلکه اجتناب از نگه داشتن هم هست. نگه نداشتن کتاب یک امر نفسی نیست بلکه مقدمی است. این استدلالی است که فقها می‌کنند.

جواب چهارم

جواب بعدی این است تا اینجا اجتنابی که می‌گویند نداشته باش، حفظ نکن، حتی فقها گفته‌اند آن را اعدام کن. ولی ما با توجه به اینکه معنای مصدری می‌گوییم اجتنبوا یعنی این حرف را نزن، اجتناب از گفتار یعنی نگفتن، ولی اگر قول زور اسم مصدر باشد آن وقت اجتناب از آن بعید نیست، یعنی نگه ندار، استنساخ هم نکن.

مفهوم اجتناب از کتاب

اجتناب از کتاب که می‌گوییم یعنی این کتاب را استنساخ نکن، ننویس، نخر، به کسی نده، همه این‌ها اجتناب از چیز است، فقط ننوشتن نیست، نتیجه‌ای که تا اینجا از مقایسه دو آیه می‌گیریم است که در آیه «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ» اشتراء «لَهْوَ الْحَدِيثِ» منع مقدمی روی ارتکاب «لَهْوَ الْحَدِيثِ» است به‌عنوان اینکه لیضل شود، این یک منع مقدمی است یعنی هر چه که ارتکاب آن برای اضلال باشد و در راستای اضلال باشد، آن به‌عنوان یک منع مقدمی منع می‌کند. لهو الحدیث ممکن است در حدی باشد که ذاتاً حرمت نفسی داشته باشد. ممکن است حرمت نفسی نداشته باشد؛ هر دو را می‌گیرد. آیه ناظر به حرمت مقدمی است.

نکته در مفهوم اشتراء

نکته مهم این است که «مَنْ يَشْتَرِ لَهْوَ الْحَدِيثِ» از اشتراء به معنای سروکار داشتن و به کار گرفتن و تعامل و تعاطی «لَهْوَ الْحَدِيثِ» منع می‌کند در صورتی که برای اضلال باشد، هر لهوی حرام نیست بلکه لهوهای مباحی هم هست. اتفاقاً داستان‌هایی که آن بنده خدا می‌آورد تا مقابله با قرآن کند داستان‌های مباح بود، داستان‌های رستم و اسفندیار را برای مردم می‌خواند منتها در شرایطی قرار داده بود که مقابل قرآن قرار بگیرد، آیه روی هر چیزی که در برابر قرآن بگیرد و مایه اضلال باشد، منع مقدمی می‌کند. آن لهو در حد محرم نفسی باشد یا اینکه نه فقط جنبه غیریت دارد. آیه فقط ناظر به گیری است اما در «وَأَجْتَنَّبُوا قَوْلَ الزُّورِ» با توجه به اینکه قول به معنای مصدری



می‌گیریم و منظور همان گفتار است، کار به کتاب و این‌ها ندارد. اجتناب یعنی اینکه انسان مرتکب نشود «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» یعنی لاتتکلّموا بالكذب والافتراء والبهتان و کذا و کذا منتها آیه عبارت زیبایی آورده «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ».

بررسی دلالت آیه دوم

آیه دوم محرمات نفسی لسانی را بیان می‌کند آیه قبله حرمت غیری مقدمی روی لهو الحدیث می‌آورد که تولید اضلال بکند یا به قصد اضلال است. آیه فارغ از این است که «لَهُوَ الْحَدِيثِ» جهت نفسی داشته باشد، یا نداشته باشد. آیه دوم می‌گوید گفتارهای باطل، کذب و افتراء و غیبت و تهمت حرام است و از آن‌ها اجتناب بکنید. به‌عنوان یک حرمت نفسی روی گفتارهای مصدری ما است. آن غیری و مقدمی است اعم از گفتار است و هر چه که در آن جهت قرار بگیرد. این آیه از حرمت‌های لسانی نهی می‌کند و نتیجه این می‌شود که محرمات سه قسم هستند؛ محرماتی که حرمت محض غیری دارد یا حرمت محض نفسی دارد یا دوجهتین است؛ آن‌که دوجهتین باشد هر دو آیه آن را می‌گیرد زبانی باشد و دو جهتی باشد هر دو آیه آن را می‌گیرد، هر چیزی جنبه نفسی داشته باشد و لسانی باشد، فقط آیه «وَ اجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ» آن را می‌گیرد. اگر هم غیری باشد اعم از غیری و لسانی، آیه «لَهُوَ الْحَدِيثِ» آن را می‌گیرد و آیه دوم آن را نمی‌گیرد. مقایسه می‌کنید یک چنین چیزی از آن درمی‌آید.

در تفاوت لهو الحدیث و قول زور

لهو از امور مهم بازمی‌دارد ولی حدیث با قول یک مقدار تفاوت دارد شاید اسم مصدری آن کاربرد بیشتر داشته باشد «لَهُوَ الْحَدِيثِ» و قول زور، عین این بحث، آنجا هم می‌آید که در «لَهُوَ الْحَدِيثِ» آیا حدیث در آنجا به معنای مصدری یا اسم مصدری است؟ منتها الف و لام که سر این‌ها دربیاید ظهور در اسم مصدر و حاصل بیشتر پیدا می‌کند تا آنجا که الف و لام نباشد.

در تفاسیر و سخنان فقها به این شکل وارد آن نشده‌اند؛ یعنی هیچ‌کدام از مکاسب محرمه‌ها نیست. مرحوم شیخ خوب وارد شده در عین حال از بحث‌هایی است که مورد نیاز هست و می‌شود زنده‌تر مطرح بشود و خیلی کم به آن توجه شده است.



ما به عنوان مؤید می‌گوییم من اصرار ندارم، ولی به ذهن نمی‌آید که مثلاً شارع نفسیتی روی این مقدمات بیاورد، به عنوان اینکه به آنجا منجر بشود.

جمع بندی بحث

دو بحث داشتیم؛

- ۱- یکی این بود که می‌گفتیم آیه اطلاق ندارد که هر لهوالحدیثی را بگویید، چون لیضل دارد،
 - ۲- جواب دوم این بود که در همین فرض مقید هم حرمت «لَهُوَ الْحَدِيثُ» نفسیت ندارد، بلکه غیری است از آن جهت که به لیضل می‌رسد، منع می‌کند. اگر مفروض بگیریم در ارتکاز عقلا، نهی اگر روی این بیاید، نهی مقدمی و طریقی است. من مؤید آوردم اگر این را مفروض بگیریم به این شکل می‌شود والا ممکن است کسی بگوید این آیه می‌خواهد بگوید، این‌ها نفسی است. شاید است، خیلی روی این اصرار ندارم.
- جایی که نفسی است یعنی ادله خاصی نداریم که این حرام است و آن حرام است، می‌خواهیم اطلاق آیه را بگوییم که این‌ها حرام است و شرعاً هم می‌دانیم که هیچ جهت نفسی در این‌ها نیست، فقط به خاطر آن است. ارتکاز ذهنی نمی‌گذارد بگوید این‌ها، نفسی حرام است. ادله فراوانی داریم که در خود دروغ گفتن، مضار و مفسدی هست ولی یک چیزی با قطع نظر از این‌ها، فقط به خاطر اینکه آنجا می‌کشد، نهی می‌کند. این حمل بر نفسیت، -ضمن اینکه اشکال ندارد- ممکن است نفسی بشود، از نظر ذهن و ارتکاز عقلا یک مقدار بعید است درحالی‌که هیچ برهانی نداریم که نمی‌شود نفسی باشد.
- من می‌گویم ارتکازی در ذهن مخاطبان هست که اگر غیر از کذب و افتراء، نهی هم روی این چیزها بیاورید، این نهی را حمل بر غیری می‌کند.

دلایل دیگر

دلیل فقط این آیه نیست ادله مختلفی است. بعضی از چیزها، اینکه مقابل پیامبر مهمه بکند، ذات مهمه و چیزهای دیگر که اشکال ندارد، ولی اگر همین باعث اضلال بشود، می‌دانیم نفسیتی در آن نیست. در ارتکاز ما، این‌ها همه به غیریت و مقدمیت منصرف می‌شود، اگر یک دفعه بخواهیم آیه‌ای پیدا بکنیم و با همین آیه بگوییم همه



این‌ها نفسی است، یک مقدار بعید است، غیر از این است. مثلاً کذب و افتراء و این‌ها و هزار دلیل داریم و خیلی حرف بی‌ربطی نیست این، گرچه مؤید است، این ارتکاز نمی‌گذارد ذهن برود، وقتی که یک چیز مقدمه تکالیف شرعی است هر چه دستور روی آن بیاید، غیر از عبادات و این‌ها که دلیل خاص پیدا بکند، همه دستورهایی که روی این می‌آید، می‌گوید این‌ها مقدمه آن است؛ مگر این‌که دلیل خاصی مثلاً در وضو پیدا بکنیم که نورعلی نور که بفهمیم یک جهت نفسی هم در آن هست، والا اگر دو روایت در باب وضو نداشتیم که اصطلاح یکی تمام است و یکی تمام نیست، می‌گفتند وضو غیری است. دو سه ادله خاص داریم والا ادله که می‌گوید توضاً، همه می‌گفتیم غیری است، بالاینکه این‌همه توضاً داریم. ما احتیاط می‌کنیم، می‌گوییم مؤید است.

آن‌آیه ناظر به چیزهایی است که مقدمه اضلال قرار می‌گیرد، از آن استفاده مقدماتی برای اضلال می‌شود. این آیه محرمات نفسیه را می‌گوید که خود قول امر باطلی است و گناه دارد و محرم است. مصداق روشن آن است، ارتکاز عقلایی این را نمی‌گیرد، آنجا دلیل وضو دارد نورعلی نور، به یک اطلاق اجتنبوا که آن را بگیرد که نمی‌گوییم.

نمی‌شود به یک اطلاقی جلوی این ارتکاز را گرفت باید یک نکته خاص باشد. اطلاق که بگوییم اینجا را هم می‌گیرد، این امر دایر بین این می‌شود که بگوییم اطلاق آن اینجا را می‌گیرد و نفسی است یا اینکه اطلاق آن اینجا را نمی‌گیرد. فوqش هم این است که در این تعارض نمی‌شود اطمینان به یکی پیدا کرد.

یا باید اجتنبوا هر دو را بگیرد و اجتنبوا در دو نوع اجتناب استعمال شود، این خلاف ظاهر است.

یا باید بگوییم که این حمل بر اجتنبوی نفسی است و حتی این‌ها هم نفسی می‌شود که این هم با ارتکاز خیلی مساعد نیست. این دو یک نوع تقابلی باهم دارند. بر فرض که از همه این‌ها بگذریم و بگوییم قول زور اعم از مصدر و اسم مصدر است، اجتنبوا هم آن را می‌گیرد، نفسی هم هست، در آخر باید حد اجتناب را بفهمیم، از اجتناب از کتاب باطل، حد اجتناب از کتاب باطل چیست؟

بعید است حد آن اعدام و از بین بردن باشد، اجتناب بکنید یعنی نخوانید، یا استنساخ نکنید، یا خودتان ننویسید، نوشتن، نخواندن، استنساخ نکردن را می‌گیرد، ولی اینکه بگوییم با همین اعدام آن‌هم واجب است، بعید است که از



شماره شصت: ۹۹۷

اجتنبوا دربیاید. اجتنبوا به معنای این باشد که لازم است از بین ببرید از این اجتناب عنوان آن در نمی آید. این چیزی است که گفته اند.

اگر آن طور بشود آن وقت مشمول مقدمیت و عنوان مقدمیت است، عنوان نفسی و مستقل این اجتناب آن را بگیرد، دیگر نیست. مصداق اجتناب نیست، مقدمه اجتناب می شود. اجتناب مصادیقی دارد، گاهی ممکن است که سوزاندن آن مقدمه شود، والا فرض گرفتیم که اجتنبوا نفسی است و کتاب و آن را هم می گیرد و همه بحث های قبلی را کنار گذاشتیم می گوئیم مصداق اجتنبوا سوزاندن و اعدام نیست، بلکه ممکن است گاهی مقدمیت پیدا بکند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار